احمد غلامی

بهترین استراتژی برای ایران

گفت‌وگو با کیهان برزگر، کارشناس روابط بین‌الملل

گفت‌وگو با کیهان برزگر با موضوع «بهترین استراتژی برای ایران» در صحنه بین‌المللی شروع کنیم. به نظر نوعی قطب‌بندی جدید سیاسی-امنیتی و اقتصادی در صحنه جهانی و منطقه‌ای در جریان است. هر روز شاهد یک تحول جدید هستیم. خروج احتمالی آمریکا از برجام و واکنش‌های متقابل کشورها، تنش شدید سیاسی بین غرب و روسیه در حوزه جنگ‌های سایبری، جاسوسی و اخیرا اخراج دیپلمات‌ها، تشدید رقابت‌های اقتصادی بین آمریکا و چین، بحران هسته‌ای کره‌شمالی، جابه‌جایی جغرافیای نورپسم از سوریه به افغانستان و شمال آفریقا و رقابت ژئوپلیتیک دولت‌ها برای استفاده ابزاری از آن و غیره همگی از مصداق‌های این قطب‌بندی‌ها هستند. آیا دنیا از نظم اقتدار جدید-محور پس از دوران جنگ سرد و مبتنی بر جهانی‌شدن و بهم وابستگی خارج شده و به سمت نظم امنیت-محور و قطب‌بندی‌های منطقه‌ای و نو پیش می‌رود؟ ارزیابی شما از این وضعیت چیست؟

بله درست می‌فرمایید. دنیا در حال تغییر است و ما شاهد تغییر جهت در روندهای جهانی و منطقه‌ای و موج جدیدی از رقابت‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی و قطب‌بندی‌ها هستیم که به نوعی یادآور دوران جنگ سرد است. این تشدید رقابت‌ها در صحنه جهانی، موج جدیدی از رقابت‌ها و بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای را هم در پی خواهد داشت. این البته به تغییر ماهیت روابط بین‌الملل برمی‌گردد که به‌نوعی عصر «فراجهانی‌شدن» یا «فراغربی‌شدن» را تجربه می‌کند که در آن اقتصاد و امنیت هم‌زمان به‌عنوان ملاک توسعه و قدرت مورد توجه بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی قرار می‌گیرند. در واقع، ظهور مراکز قدرت رقیب در جهان، شکاف در خود مجموعه غرب و گرایش آنها به درون‌گرایی و ملی‌گرایی (مثل برگزیت یا پدیده ترامپ) و همچنین ایدئولوژیک‌شدن ارتباطات، تجاری و شبکه‌های دانش که تاثیرگذاری ایدئولوژیک و اقتصادی جریان‌های غربی را کمرنگ می‌کند. این گرایش را تقویت می‌کند که دولت‌ها رویکردهای خاص و مستقل اقتصادی و سیاسی خود را در آینده دنبال می‌کنند. در این یاراه‌ایم که باید به‌درستی مدنظر قرار گیرد. در واقع، ظهور مراکز قدرت رقیب در جهان، شکاف در خود مجموعه غرب و گرایش آنها به درون‌گرایی و ملی‌گرایی (مثل برگزیت یا پدیده ترامپ) و همچنین ایدئولوژیک‌شدن ارتباطات، تجاری و شبکه‌های دانش که تاثیرگذاری ایدئولوژیک و اقتصادی جریان‌های غربی را کمرنگ می‌کند. این گرایش را تقویت می‌کند که دولت‌ها رویکردهای خاص و مستقل اقتصادی و سیاسی خود را در آینده دنبال می‌کنند. در این یاراه‌ایم که باید به‌درستی مدنظر قرار گیرد.

آقای دکتر اجازه دهید بحث را با ارزیابی از وضعیت جاری در صحنه بین‌المللی شروع کنیم. به نظر نوعی قطب‌بندی جدید سیاسی-امنیتی و اقتصادی در صحنه جهانی و منطقه‌ای در جریان است. هر روز شاهد یک تحول جدید هستیم. خروج احتمالی آمریکا از برجام و واکنش‌های متقابل کشورها، تنش شدید سیاسی بین غرب و روسیه در حوزه جنگ‌های سایبری، جاسوسی و اخیرا اخراج دیپلمات‌ها، تشدید رقابت‌های اقتصادی بین آمریکا و چین، بحران هسته‌ای کره‌شمالی، جابه‌جایی جغرافیای نورپسم از سوریه به افغانستان و شمال آفریقا و رقابت ژئوپلیتیک دولت‌ها برای استفاده ابزاری از آن و غیره همگی از مصداق‌های این قطب‌بندی‌ها هستند. آیا دنیا از نظم اقتدار جدید-محور پس از دوران جنگ سرد و مبتنی بر جهانی‌شدن و بهم وابستگی خارج شده و به سمت نظم امنیت-محور و قطب‌بندی‌های منطقه‌ای و نو پیش می‌رود؟ ارزیابی شما از این وضعیت چیست؟

بله درست می‌فرمایید. دنیا در حال تغییر است و ما شاهد تغییر جهت در روندهای جهانی و منطقه‌ای و موج جدیدی از رقابت‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی و قطب‌بندی‌ها هستیم که به نوعی یادآور دوران جنگ سرد است. این تشدید رقابت‌ها در صحنه جهانی، موج جدیدی از رقابت‌ها و بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای را هم در پی خواهد داشت. این البته به تغییر ماهیت روابط بین‌الملل برمی‌گردد که به‌نوعی عصر «فراجهانی‌شدن» یا «فراغربی‌شدن» را تجربه می‌کند که در آن اقتصاد و امنیت هم‌زمان به‌عنوان ملاک توسعه و قدرت مورد توجه بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی قرار می‌گیرند. یعنی جریان‌های رقیب غرب یا اقتصادهای نوظهور به سمت رویکردهای مختص به خود حرکت کرده و به ظرفیت تبادلات منطقه‌ای و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک خود در ایجاد توسعه و امنیت بیشتر آگاه می‌شوند.

به خود روی‌آرامدن ترامپ در آمریکا یا این ایده نویسنده کتاب در تعارض است. چون ترامپ همه مسائل جهانی را از زاویه افزایش قدرت ملی آمریکا می‌بیند، اما این حساب آمریکا که سال‌ها جریان جهانی‌شدن را ترغیب می‌کرده چگونه می‌تواند با شرایط جدید بازار شود؟

ترامپ از فرصت گرایشات درونی آمریکا برای عقب‌گرد از صحنه جهانی استفاده کرد و با شعار بازگرداندن به‌اصطلاح عظمت سیاسی-اقتصادی آمریکا در جهان از طریق تقویت قدرت ملی و به‌ویژه اقتصادی رای آمریکایی‌ها را به خود جلب کرد. حال کمرنگ‌شدن گرایشات رجعی-محور آمریکا قاعدتا باید به نفع قدرت‌های رقیب مثل چین و روسیه باشد. اما می‌بینیم که بوروکراسی آمریکا در برابر ترامپ مقاومت می‌کند و به‌نظرم هم بالاخره ترامپ به نوعی عقب می‌کند که آمریکا برای حفظ قدرت اقتصادی و برتر اقتصادی خود نیاز به حضور سیاسی و هژمونیک در جهان دارد. برای همین سیاست، ما شاهد رقابت فزاینده‌ای بین این کشور با روسیه، چین و حتی اروپا در حوزه‌های استراتژیک و رقابت‌های اقتصادی هستیم که هر روز بر ابعاد آن اضافه می‌شود. در سطح منطقه‌ای هم سیاست‌های آمریکا دچار نوعی سردرگمی شده است. تحولات پس از بهار عربی در خاورمیانه و تداوم بحران‌های سیاسی و اقتصادی و به‌ویژه جنگ‌های داخلی منجر به تضعیف نهادها و سیستم دولت در این کشورها شده است که دسترسی آمریکا، رسیلی و جادای داشته باشد. چین هم و ترکیه نیز که کشورهای تاریخی و خاص با ویژگی‌های ژئوپلیتیک خود هستند، با همین روش پیشرفت کرده‌اند. البته به اقتصاد جهانی متصل شده‌اند. اما اولویت را به تولید داخلی دادند و با توسعه‌گرایی اقتصادی و رشد اقتصادی بالا، به موجه بعدی وارد شدند.

ایران نمی‌تواند بدون طی‌کردن این مرحله خود را به اقتصاد جهانی وصل کند. چون به‌سرعت در حاشیه قرار می‌گیرد. امتیاز این در ادغام‌کردن اقتصاد ملی با اقتصاد منطقه‌ای در حوزه انتقال سرزمینی و انرژی، عراق و ترکیه به‌طریق اتصال سرزمینی و تاریخی می‌توانند ادامه اقتصادی ایران باشند؛ را راه‌حلی جامع برای رشد اقتصادی کشور نیست؛ چون دو طرف در مبنای واقعیت‌های موجود- بنادهای فکری و تئوریک لازم را برای اتصال به یکدیگر ندارند. ضمن اینکه اکنون اصل وابستگی منطقه‌ای یا اقتصاد غربی به‌عنوان ملاک توسعه و رشد اقتصادی دچار چالشی جدی در سطح بین‌المللی است؛ چون اقتصاد غرب دریک قالب کلی دچار رکود است. ترامپ به فکر «آمریکا نخست» است. انگلیس از اتحادیه اروپا خارج شده، فرانسه برای رونق اقتصادی خود به تبادلات با کشورهای نفتی خلیج‌فارس روی آورده و مثال‌های دیگر. نمونه موفق همچنان مجموعه آسیای جنوب شرقی است. برای همین است که «نگاه به شرق» حتی در مجموعه غرب هم تقویت می‌شود.

هم‌زمان کشورهای خارج از مجموعه غرب به پویایی‌های منطقه‌گرایی و تبادلات اقتصادی دوجانبه در حوزه همسایگی روی آورده‌اند. اکنون چین، روسیه، هند، ترکیه و... در کنار فعالیت‌های جهانی مدل‌های خاص و ملی توسعه خود را دارند که تحت‌تاثیر جغرافیا، تاریخ و ظرفیت‌های موجود در حوزه اتصال سرزمینی و اقتصادی، برای اکوسیستم (موضوع آیه‌ای، کرد و غیار و حمید زیست)، قرار مغزها، بوروکراسی عریض و طویل دولتی و به‌طورکلی مدیریت ناکارآمد اداری، به‌ویژه در سطوح متوسط و فساد مالی نارحتند و در شأن خود نمی‌دانند. برخام هم که به این است که اهمیت جغرافیای شدن به‌عنوان یک فلسفه فکری و موتور محرکه لیبرال‌دموکراسی غربی در توسعه و امنیت کشورها دچار تغییر شده است. جهانی‌شدن خواهان یکدست‌کردن دنیا و به‌ویژه وابستگی متقابل اقتصادی و کمرنگ‌کردن مرزهای سیاسی و ملی‌گرایی است. اکنون چالش اصلی جهانی‌شدن نه صرفا جنبه اقتصادی، بلکه جنبه سیاسی آن است که با مفهوم حاکمیت ملی قدرت‌های در حال ظهور در تضاد می‌افتد. برخلاف انتظارات، ما شاهد شکاف گرایش به ملی‌گرایی و افزایش حس تهدید کشورها از به‌هم‌پیوستگی هستیم. همین مسئله بر نگاه سیاسی-امنیتی کشورها در معادلات جهانی تاثیر می‌گذارد. مفهوم مرکزی جهانی‌شدن یعنی «وابستگی متقابل» و به‌دنبال آن دستیابی به توسعه و امنیت حتی از سوی بسیاری از کشورهای غربی مثلا درمورد سیل هجوم پناهندگان به کشورهای اروپایی با تهدید جهانی داعش و تروریسم از طریق ارتباطات و انتقال مالی و جذب نیرو و غیره به چالش کشیده می‌شود. در کشورهای خاورمیانه به‌خصوص قدرت‌های تاریخی مثل ایران، ترکیه و مصر یک حس بدبینی به جهانی‌شدن، به‌خصوص در عرصه سیاسی، رشد می‌کند و این بحث وجود دارد که کشورهای قدرتمند از شرایط برتر اقتصادی و نظامی خود برای حفظ هژمونی و انحصار قدرت خود استفاده می‌کنند و به دیگران فضای کافی برای رشد و توسعه نمی‌دهند و اینکه یک الیت جهانی با منفعت صرف اقتصادی و ماتریالیستی نسبت به افزایش ثروت خود به هر وسیله‌ای و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، بدون توجه به عواقب منفی اقتصادی- اجتماعی فعالیت‌های اقتصادی خود در کشورهای هدف، اقدام می‌کند.

البته این یک نگاه بدبینانه است، اما به‌هرحال باید توجه داشت که دسترسی به تکنولوژی برتر و آتش نظامی قوی‌تر صحنه معادلات جهانی را به نفع قدرت‌های جهانی و به ضرر قدرت‌های در حال ظهور ایستا می‌کند. مثال بارز همین کشور خودمان است که آمریکا از اسرار تحریم‌ها یا تهدید نظامی برای تحمیل خواسته‌های خود بر ایران در موضوع توافق هسته‌ای (برجام) استفاده می‌کند. وابستگی اقتصادی-مالی به آمریکا هم سبب می‌شود که بقیه کشورها از جمله اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها، هندی‌ها و شاید هم چینی‌ها از ترس جریمه‌نشدن اقتصادی به‌نوعی با آمریکا همراه شوند. به‌نظرم همین نقطه رویارویی جدید در صحنه جهانی و حرکت اجتناب‌ناپذیر به سمت فراجهانی‌شدن است. در مفهوم جدید اتصالات اقتصادی جهانی پذیرفته می‌شود. اما جهت آن مستقل‌تر و با تکیه بر منابع ملی و اتصالات منطقه‌ای صورت می‌گیرد. یعنی جریان‌های رقیب غرب یا اقتصادهای نوظهور به سمت رویکردهای مختص به خود حرکت کرده و به ظرفیت تبادلات منطقه‌ای و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک خود در ایجاد توسعه و امنیت بیشتر آگاه می‌شوند.

به خود روی‌آرامدن ترامپ در آمریکا یا این ایده نویسنده کتاب در تعارض است. چون ترامپ همه مسائل جهانی را از زاویه افزایش قدرت ملی آمریکا می‌بیند، اما این حساب آمریکا که سال‌ها جریان جهانی‌شدن را ترغیب می‌کرده چگونه می‌تواند با شرایط جدید بازار شود؟

به اهمیت‌یافتن منطقه جغرافیا و اتصال سرزمینی با منطقه به‌عنوان ملاک رشد و توسعه اقتصادی اشاره کردید؛ چگونه اینها می‌توانند ملاک تولید ثروت و امنیت برای ایران باشند؟ خود منطقه مشکلات اقتصادی و سیاسی زیادی دارد که بعضی‌ها معتقدند دری را از ایران دو نمی‌کند و بهتر است خودمان را از آن جدا کنیم.

نخست باید تکیه بر جغرافیای تاریخی و فرهنگی، ما را مجبور می‌کند توجه ویژه‌ای به منطقه داشته باشیم. همه کشورها به محیط اطراف خود اولویت می‌دهند؛ چون محیطی امن و باثبات می‌خواهند. اما درباره رابطه منطقه چه به ما می‌دهد، باید توجه داشته باشیم که ظرفیت اقتصادی ایران با تکنولوژی متوسط تولیدی (اتومبیل، وسایل خانگی و...) که ارزان‌تر هستند، بسیار در منطقه به چشم می‌آید. به نظرم تکیه بر ظرفیت‌های منطقه‌ای به دلیل اتصال سرزمینی و تاریخی با منطقه اطراف می‌تواند به توسعه اقتصادی ایران کمک کند. مثلا مزیته انتقال کالا و تبادل توریسم از طریق اتصال سرزمینی (مثلا بین ایران و عراق) بسیار مهم است. برای کشوری مثل ایران (با تمام ویژگی‌هایی که در بالا گفتیم) بهترین موج توسعه، توسعه‌گرایی اقتصادی و کمک به تولید ملی و اتصال آن به محیط اطراف است که دسترسی آسان رپلی و جادای داشته باشد. چین هند و ترکیه نیز که کشورهای تاریخی و خاص با ویژگی‌های ژئوپلیتیک خود هستند، با همین روش پیشرفت کرده‌اند. البته به اقتصاد جهانی متصل شدند. اما اولویت را به تولید داخلی دادند و با توسعه‌گرایی اقتصادی و رشد اقتصادی بالا، به موجه بعدی وارد شدند.

البته این یک نگاه بدبینانه است، اما به‌هرحال باید توجه داشت که دسترسی به تکنولوژی برتر و آتش نظامی قوی‌تر صحنه معادلات جهانی را به نفع قدرت‌های جهانی و به ضرر قدرت‌های در حال ظهور ایستا می‌کند. مثال بارز همین کشور خودمان است که آمریکا از اسرار تحریم‌ها یا تهدید نظامی برای تحمیل خواسته‌های خود بر ایران در موضوع توافق هسته‌ای (برجام) استفاده می‌کند. وابستگی اقتصادی-مالی به آمریکا هم سبب می‌شود که بقیه کشورها از جمله اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها، هندی‌ها و شاید هم چینی‌ها از ترس جریمه‌نشدن اقتصادی به‌نوعی با آمریکا همراه شوند. به‌نظرم همین نقطه رویارویی جدید در صحنه جهانی و حرکت اجتناب‌ناپذیر به سمت فراجهانی‌شدن است. در مفهوم جدید اتصالات اقتصادی جهانی پذیرفته می‌شود. اما جهت آن مستقل‌تر و با تکیه بر منابع ملی و اتصالات منطقه‌ای صورت می‌گیرد. یعنی جریان‌های رقیب غرب یا اقتصادهای نوظهور به سمت رویکردهای مختص به خود حرکت کرده و به ظرفیت تبادلات منطقه‌ای و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک خود در ایجاد توسعه و امنیت بیشتر آگاه می‌شوند.

به خود روی‌آرامدن ترامپ در آمریکا یا این ایده نویسنده کتاب در تعارض است. چون ترامپ همه مسائل جهانی را از زاویه افزایش قدرت ملی آمریکا می‌بیند، اما این حساب آمریکا که سال‌ها جریان جهانی‌شدن را ترغیب می‌کرده چگونه می‌تواند با شرایط جدید بازار شود؟

اکنون مسئله این است که اگر ایران هم بخواهد، غربی‌ها به دلیل ویژگی‌های دولت فعلی در ایران و وزن فزاینده تجارت آن در انتقال تکنولوژی و تجارت با ایران بسیار محتاط هستند. بنابراین اتصال به اقتصاد غربی حداقل برخی قدرت‌های راه‌حلی جامع برای رشد اقتصادی کشور نیست؛ چون دو طرف بر مبنای واقعیت‌های موجود- بنادهای فکری و تئوریک لازم را برای اتصال به یکدیگر ندارند.

به اهمیت‌یافتن منطقه جغرافیا و اتصال سرزمینی با منطقه به‌عنوان ملاک رشد و توسعه اقتصادی اشاره کردید؛ چگونه اینها می‌توانند ملاک تولید ثروت و امنیت برای ایران باشند؟ خود منطقه مشکلات اقتصادی و سیاسی زیادی دارد که بعضی‌ها معتقدند دری را از ایران دو نمی‌کند و بهتر است خودمان را از آن جدا کنیم.

نخست باید تکیه بر جغرافیای تاریخی و فرهنگی، ما را مجبور می‌کند توجه ویژه‌ای به منطقه داشته باشیم. همه کشورها به محیط اطراف خود اولویت می‌دهند؛ چون محیطی امن و باثبات می‌خواهند. اما درباره رابطه منطقه چه به ما می‌دهد، باید توجه داشته باشیم که ظرفیت اقتصادی ایران با تکنولوژی متوسط تولیدی (اتومبیل، وسایل خانگی و...) که ارزان‌تر هستند، بسیار در منطقه به چشم می‌آید. به نظرم تکیه بر ظرفیت‌های منطقه‌ای به دلیل اتصال سرزمینی و تاریخی با منطقه اطراف می‌تواند به توسعه اقتصادی ایران کمک کند. مثلا مزیته انتقال کالا و تبادل توریسم از طریق اتصال سرزمینی (مثلا بین ایران و عراق) بسیار مهم است. برای کشوری مثل ایران (با تمام ویژگی‌هایی که در بالا گفتیم) بهترین موج توسعه، توسعه‌گرایی اقتصادی و کمک به تولید ملی و اتصال آن به محیط اطراف است که دسترسی آسان رپلی و جادای داشته باشد. چین هند و ترکیه نیز که کشورهای تاریخی و خاص با ویژگی‌های ژئوپلیتیک خود هستند، با همین روش پیشرفت کرده‌اند. البته به اقتصاد جهانی متصل شدند. اما اولویت را به تولید داخلی دادند و با توسعه‌گرایی اقتصادی و رشد اقتصادی بالا، به موجه بعدی وارد شدند.

ایران نمی‌تواند بدون طی‌کردن این مرحله خود را به اقتصاد جهانی وصل کند. چون به‌سرعت در حاشیه قرار می‌گیرد. امتیاز این در ادغام‌کردن اقتصاد ملی با اقتصاد منطقه‌ای در حوزه اتصال سرزمینی و تاریخی عراق و ترکیه به‌طریق اتصال سرزمینی و تاریخی می‌توانند ادامه اقتصادی ایران باشند؛ را راه‌حلی جامع برای رشد اقتصادی کشور نیست؛ چون دو طرف در مبنای واقعیت‌های موجود- بنادهای فکری و تئوریک لازم را برای اتصال به یکدیگر ندارند. ضمن اینکه اکنون اصل وابستگی منطقه‌ای یا اقتصاد غربی به‌عنوان ملاک توسعه و رشد اقتصادی دچار چالشی جدی در سطح بین‌المللی است؛ چون اقتصاد غرب دریک قالب کلی دچار رکود است. ترامپ به فکر «آمریکا نخست» است. انگلیس از اتحادیه اروپا خارج شده، فرانسه برای رونق اقتصادی خود به تبادلات با کشورهای نفتی خلیج‌فارس روی آورده و مثال‌های دیگر. نمونه موفق همچنان مجموعه آسیای جنوب شرقی است. برای همین است که «نگاه به شرق» حتی در مجموعه غرب هم تقویت می‌شود.

هم‌زمان کشورهای خارج از مجموعه غرب به پویایی‌های منطقه‌گرایی و تبادلات اقتصادی دوجانبه در حوزه همسایگی روی آورده‌اند. اکنون چین، روسیه، هند، ترکیه و... در کنار فعالیت‌های جهانی مدل‌های خاص و ملی توسعه خود را دارند که تحت‌تاثیر جغرافیا، تاریخ و ظرفیت‌های موجود در حوزه اتصال سرزمینی و اقتصادی، برای اکوسیستم (موضوع آیه‌ای، کرد و غیار و حمید زیست)، قرار مغزها، بوروکراسی عریض و طویل دولتی و به‌طورکلی مدیریت ناکارآمد اداری، به‌ویژه در سطوح متوسط و فساد مالی نارحتند و در شأن خود نمی‌دانند. برخام هم که به این است که اهمیت جغرافیای شدن به‌عنوان یک فلسفه فکری و موتور محرکه لیبرال‌دموکراسی غربی در توسعه و امنیت کشورها دچار تغییر شده است. جهانی‌شدن خواهان یکدست‌کردن دنیا و به‌ویژه وابستگی متقابل اقتصادی و کمرنگ‌کردن مرزهای سیاسی و ملی‌گرایی است. اکنون چالش اصلی جهانی‌شدن نه صرفا جنبه اقتصادی، بلکه جنبه سیاسی آن است که با مفهوم حاکمیت ملی قدرت‌های در حال ظهور در تضاد می‌افتد. برخلاف انتظارات، ما شاهد شکاف گرایش به ملی‌گرایی و افزایش حس تهدید کشورها از به‌هم‌پیوستگی هستیم. همین مسئله بر نگاه سیاسی-امنیتی کشورها در معادلات جهانی تاثیر می‌گذارد. مفهوم مرکزی جهانی‌شدن یعنی «وابستگی متقابل» و به‌دنبال آن دستیابی به توسعه و امنیت حتی از سوی بسیاری از کشورهای غربی مثلا درمورد سیل هجوم پناهندگان به کشورهای اروپایی با تهدید جهانی داعش و تروریسم از طریق ارتباطات و انتقال مالی و جذب نیرو و غیره به چالش کشیده می‌شود. در کشورهای خاورمیانه به‌خصوص قدرت‌های تاریخی مثل ایران، ترکیه و مصر یک حس بدبینی به جهانی‌شدن، به‌خصوص در عرصه سیاسی، رشد می‌کند و این بحث وجود دارد که کشورهای قدرتمند از شرایط برتر اقتصادی و نظامی خود برای حفظ هژمونی و انحصار قدرت خود استفاده می‌کنند و به دیگران فضای کافی برای رشد و توسعه نمی‌دهند و اینکه یک الیت جهانی با منفعت صرف اقتصادی و ماتریالیستی نسبت به افزایش ثروت خود به هر وسیله‌ای و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، بدون توجه به عواقب منفی اقتصادی- اجتماعی فعالیت‌های اقتصادی خود در کشورهای هدف، اقدام می‌کند.

البته این یک نگاه بدبینانه است، اما به‌هرحال باید توجه داشت که دسترسی به تکنولوژی برتر و آتش نظامی قوی‌تر صحنه معادلات جهانی را به نفع قدرت‌های جهانی و به ضرر قدرت‌های در حال ظهور ایستا می‌کند. مثال بارز همین کشور خودمان است که آمریکا از اسرار تحریم‌ها یا تهدید نظامی برای تحمیل خواسته‌های خود بر ایران در موضوع توافق هسته‌ای (برجام) استفاده می‌کند. وابستگی اقتصادی-مالی به آمریکا هم سبب می‌شود که بقیه کشورها از جمله اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها، هندی‌ها و شاید هم چینی‌ها از ترس جریمه‌نشدن اقتصادی به‌نوعی با آمریکا همراه شوند. به‌نظرم همین نقطه رویارویی جدید در صحنه جهانی و حرکت اجتناب‌ناپذیر به سمت فراجهانی‌شدن است. در مفهوم جدید اتصالات اقتصادی جهانی پذیرفته می‌شود. اما جهت آن مستقل‌تر و با تکیه بر منابع ملی و اتصالات منطقه‌ای صورت می‌گیرد. یعنی جریان‌های رقیب غرب یا اقتصادهای نوظهور به سمت رویکردهای مختص به خود حرکت کرده و به ظرفیت تبادلات منطقه‌ای و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک خود در ایجاد توسعه و امنیت بیشتر آگاه می‌شوند.

به خود روی‌آرامدن ترامپ در آمریکا یا این ایده نویسنده کتاب در تعارض است. چون ترامپ همه مسائل جهانی را از زاویه افزایش قدرت ملی آمریکا می‌بیند، اما این حساب آمریکا که سال‌ها جریان جهانی‌شدن را ترغیب می‌کرده چگونه می‌تواند با شرایط جدید بازار شود؟

به اهمیت‌یافتن منطقه جغرافیا و اتصال سرزمینی با منطقه به‌عنوان ملاک رشد و توسعه اقتصادی اشاره کردید؛ چگونه اینها می‌توانند ملاک تولید ثروت و امنیت برای ایران باشند؟ خود منطقه مشکلات اقتصادی و سیاسی زیادی دارد که بعضی‌ها معتقدند دری را از ایران دو نمی‌کند و بهتر است خودمان را از آن جدا کنیم.

نخست باید تکیه بر جغرافیای تاریخی و فرهنگی، ما را مجبور می‌کند توجه ویژه‌ای به منطقه داشته باشیم. همه کشورها به محیط اطراف خود اولویت می‌دهند؛ چون محیطی امن و باثبات می‌خواهند. اما درباره رابطه منطقه چه به ما می‌دهد، باید توجه داشته باشیم که ظرفیت اقتصادی ایران با تکنولوژی متوسط تولیدی (اتومبیل، وسایل خانگی و...) که ارزان‌تر هستند، بسیار در منطقه به چشم می‌آید. به نظرم تکیه بر ظرفیت‌های منطقه‌ای به دلیل اتصال سرزمینی و تاریخی با منطقه اطراف می‌تواند به توسعه اقتصادی ایران کمک کند. مثلا مزیته انتقال کالا و تبادل توریسم از طریق اتصال سرزمینی (مثلا بین ایران و عراق) بسیار مهم است. برای کشوری مثل ایران (با تمام ویژگی‌هایی که در بالا گفتیم) بهترین موج توسعه، توسعه‌گرایی اقتصادی و کمک به تولید ملی و اتصال آن به محیط اطراف است که دسترسی آسان رپلی و جادای داشته باشد. چین هند و ترکیه نیز که کشورهای تاریخی و خاص با ویژگی‌های ژئوپلیتیک خود هستند، با همین روش پیشرفت کرده‌اند. البته به اقتصاد جهانی متصل شدند. اما اولویت را به تولید داخلی دادند و با توسعه‌گرایی اقتصادی و رشد اقتصادی بالا، به موجه بعدی وارد شدند.

ایران نمی‌تواند بدون طی‌کردن این مرحله خود را به اقتصاد جهانی وصل کند. چون به‌سرعت در حاشیه قرار می‌گیرد. امتیاز این در ادغام‌کردن اقتصاد ملی با اقتصاد منطقه‌ای در حوزه اتصال سرزمینی و تاریخی عراق و ترکیه به‌طریق اتصال سرزمینی و تاریخی می‌توانند ادامه اقتصادی ایران باشند؛ را راه‌حلی جامع برای رشد اقتصادی کشور نیست؛ چون دو طرف در مبنای واقعیت‌های موجود- بنادهای فکری و تئوریک لازم را برای اتصال به یکدیگر ندارند. ضمن اینکه اکنون اصل وابستگی منطقه‌ای یا اقتصاد غربی به‌عنوان ملاک توسعه و رشد اقتصادی دچار چالشی جدی در سطح بین‌المللی است؛ چون اقتصاد غرب دریک قالب کلی دچار رکود است. ترامپ به فکر «آمریکا نخست» است. انگلیس از اتحادیه اروپا خارج شده، فرانسه برای رونق اقتصادی خود به تبادلات با کشورهای نفتی خلیج‌فارس روی آورده و مثال‌های دیگر. نمونه موفق همچنان مجموعه آسیای جنوب شرقی است. برای همین است که «نگاه به شرق» حتی در مجموعه غرب هم تقویت می‌شود.

هم‌زمان کشورهای خارج از مجموعه غرب به پویایی‌های منطقه‌گرایی و تبادلات اقتصادی دوجانبه در حوزه همسایگی روی آورده‌اند. اکنون چین، روسیه، هند، ترکیه و... در کنار فعالیت‌های جهانی مدل‌های خاص و ملی توسعه خود را دارند که تحت‌تاثیر جغرافیا، تاریخ و ظرفیت‌های موجود در حوزه اتصال سرزمینی و اقتصادی، برای اکوسیستم (موضوع آیه‌ای، کرد و غیار و حمید زیست)، قرار مغزها، بوروکراسی عریض و طویل دولتی و به‌طورکلی مدیریت ناکارآمد اداری، به‌ویژه در سطوح متوسط و فساد مالی نارحتند و در شأن خود نمی‌دانند. برخام هم که به این است که اهمیت جغرافیای شدن به‌عنوان یک فلسفه فکری و موتور محرکه لیبرال‌دموکراسی غربی در توسعه و امنیت کشورها دچار تغییر شده است. جهانی‌شدن خواهان یکدست‌کردن دنیا و به‌ویژه وابستگی متقابل اقتصادی و کمرنگ‌کردن مرزهای سیاسی و ملی‌گرایی است. اکنون چالش اصلی جهانی‌شدن نه صرفا جنبه اقتصادی، بلکه جنبه سیاسی آن است که با مفهوم حاکمیت ملی قدرت‌های در حال ظهور در تضاد می‌افتد. برخلاف انتظارات، ما شاهد شکاف گرایش به ملی‌گرایی و افزایش حس تهدید کشورها از به‌هم‌پیوستگی هستیم. همین مسئله بر نگاه سیاسی-امنیتی کشورها در معادلات جهانی تاثیر می‌گذارد. مفهوم مرکزی جهانی‌شدن یعنی «وابستگی متقابل» و به‌دنبال آن دستیابی به توسعه و امنیت حتی از سوی بسیاری از کشورهای غربی مثلا درمورد سیل هجوم پناهندگان به کشورهای اروپایی با تهدید جهانی داعش و تروریسم از طریق ارتباطات و انتقال مالی و جذب نیرو و غیره به چالش کشیده می‌شود. در کشورهای خاورمیانه به‌خصوص قدرت‌های تاریخی مثل ایران، ترکیه و مصر یک حس بدبینی به جهانی‌شدن، به‌خصوص در عرصه سیاسی، رشد می‌کند و این بحث وجود دارد که کشورهای قدرتمند از شرایط برتر اقتصادی و نظامی خود برای حفظ هژمونی و انحصار قدرت خود استفاده می‌کنند و به دیگران فضای کافی برای رشد و توسعه نمی‌دهند و اینکه یک الیت جهانی با منفعت صرف اقتصادی و ماتریالیستی نسبت به افزایش ثروت خود به هر وسیله‌ای و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، بدون توجه به عواقب منفی اقتصادی- اجتماعی فعالیت‌های اقتصادی خود در کشورهای هدف، اقدام می‌کند.

البته این یک نگاه بدبینانه است، اما به‌هرحال باید توجه داشت که دسترسی به تکنولوژی برتر و آتش نظامی قوی‌تر صحنه معادلات جهانی را به نفع قدرت‌های جهانی و به ضرر قدرت‌های در حال ظهور ایستا می‌کند. مثال بارز همین کشور خودمان است که آمریکا از اسرار تحریم‌ها یا تهدید نظامی برای تحمیل خواسته‌های خود بر ایران در موضوع توافق هسته‌ای (برجام) استفاده می‌کند. وابستگی اقتصادی-مالی به آمریکا هم سبب می‌شود که بقیه کشورها از جمله اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها، هندی‌ها و شاید هم چینی‌ها از ترس جریمه‌نشدن اقتصادی به‌نوعی با آمریکا همراه شوند. به‌نظرم همین نقطه رویارویی جدید در صحنه جهانی و حرکت اجتناب‌ناپذیر به سمت فراجهانی‌شدن است. در مفهوم جدید اتصالات اقتصادی جهانی پذیرفته می‌شود. اما جهت آن مستقل‌تر و با تکیه بر منابع ملی و اتصالات منطقه‌ای صورت می‌گیرد. یعنی جریان‌های رقیب غرب یا اقتصادهای نوظهور به سمت رویکردهای مختص به خود حرکت کرده و به ظرفیت تبادلات منطقه‌ای و بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیک خود در ایجاد توسعه و امنیت بیشتر آگاه می‌شوند.

عکس: روزنامه نیمنس، شرق

نتایج دلخواه اقتصادی مغزر نشد و همزمان تهدیدات نظامی و فشارهای سیاسی به ایران بدون هیچ پاداش، (مجموع دولت و حاکمیت) به‌هرحال مردم باید دوباره به state (مجموع دولت و حاکمیت) اعتماد کنند تا انسجام ملی از طریق اعتمادبه‌نفس به نقطه جمعی که لازمه شکل‌گیری یک دولت قوی در داخل است، فراهم شود.

دوم، خروج اقتصاد ایران از جنبه رومزمگی و جنبه استراتژیک‌رفتن است. نمی‌شود پول درآورد و صرف رفاه مردم و یارانه‌دادن کرد. راه خروج از این وضعیت یک راه هم کفته، توسعه‌سازی اقتصادی با تکیه بر تولید ملی و اتصال اقتصاد ایران به اقتصاد منطقه و محیط اطراف از طریق اتصال سرزمینی و سرعت‌بخشیدن به تبادلات کالا، کار و سرمایه و توریسم و انرژی است. مسئله مهم بالابردن رشد اقتصادی است. خصوصی‌سازی باید در جهت رشد اقتصادی تقویت شود. باید تعادلی بین دولتی به نفع اقتصاد خصوصی ایجاد شود. خصوصی‌سازی نباید صرفا در حد حرف و بلاخاط یک فلسفه فکری و روشنفکری باشد. مهم برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح است، وگرنه شرکت‌های دولتی هم می‌توانند ملاک رشد حداقل در حوزه اقتصادی باشند.

سوم و مهم‌تر، بهره‌برداری از موقعیت و برتری ژئوپلیتیک کشور برای ایفای نقش سیاسی-استراتژیک مناسب در منطقه باید تاملی‌تر شود. این روزها همه نگاه انتقادی به برجام دارند و این بحث را غالبا فراموش می‌کنند که برجام مربوط به زمان خودش بود و لذا نباید اصرار به خوب یا بد بودنش بکنیم. می‌خواهم بگویم که نباید تاراحت شویم که چرا توافق کردیم. به‌هرحال نود مذاکرات با قدرت‌های بزرگ بر شان و نقش ایران افزوده. ضمن اینکه به وزن خود در صحنه بین‌المللی و همچنین نگاه دیگران به جایگاه خودمان بیشتر آگاه شدیم. این از لحاظ ایران بازتعریف